

کتابخانه تصنیف سید کاظمی علی مرتضیٰ آباد درکن

۱۳۳۰

نمبر درجہ اول

آخر آبان ۱۳۳۱ ف ۱۳۳۶

تاریخ درجہ اول

رساله قاضی ثناء الله پانی پتی

نام کتاب

مکتوب

فن کتاب

۱۱۹۹

نمبر کتاب فن مذکور





مَا شَاءَ اللَّهُ لَأَحْوَلُ وَلَا أَقْوَىٰ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللَّهُ

درین ایام فرضه فرجام عجله نافع در باب اباحت سماع بالزیم

رسالة فاشارة الى ما في

حسب الارشاد جناب شاه عبدالرحمن صاحب وشم اده پانی سنی بدین صنف علیہ السلام

در مطبع سید واقع چید در کن طبع شد

۶۴۸	فن مختبر
	کتاب مختبر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد وآله واصحابه  
اجمعين فضيت پناه وكمالات دستگاه بر خور دار گرامی قدر محمد  
جعل الله من الاخيار والابرار از فقر محمد ثناء الله بعد از سلام سنت  
الاسلام و دعای بر خور داری دارین و اشتیاق ملاقات مطالعه  
نمانند خط بهجت نمط شما که عبارت عربی فصیح نوشته بودند رسید  
موجب انشراح خاطر گردید در استفسار سئله نمانوشته بودند  
انکه قد کثرت فی هذا الزمان و جد سباع الغنای بالمرائیر و اهل الوجیر  
یقولون حتی حق لا شک ان مطلق الغنای فعل حرام خصوصاً الغنای  
الذمی بالمرائیر فانه حرام قطعی یکفر جایده و مستحبه فاذا ذکر انتم من  
اشعار الله عزوجل فی الموضع شیخی ان یحصل به الکفر كما ذکر فی الحاد

القُدسی مَحْصَلَهُ أَنَّ ذِكْرَ انِّهِمْ مِنْ اَسْمَاءِ اللّهِ تَعَالَى عِنْدَ ضَرْبِ الْاِثْمِ كَقَوْلِهِ  
 یعنی بیشتر درین زمانه مردم اند که وجیبت نیدن سماع ما را میری ذهل و  
 و طشور و غیره میکنند و وجه کنندگان حق حق میگویند و شک نیست که  
 سرود مطلقاً حرام است خصوصاً آن سرود که ما را میر باشد حرام  
 قطعی است حلال داننده او کافر می شود و وقتیکه چنین محل نام  
 ذکر کرده شود سزاوار آن است که کفر حاصل شود چنانچه در جاوی  
 قدسی ذکر کرده که ذکر کردن نامی از نامهای خداست تعالی نزد او  
 ما را میر کفر است - برخوردار از تکفیر الی سلام جلدی نباید کرد خصوصاً  
 در چنین مقام که این طعن منجر می شود بر اکار بدین رَزَقْنَا اللّهُ تَعَالَى مَشْتَم  
 وَ اتَّبَعْتُمْ حَضْرَتِ شَاهِ الْعَالَمِينَ شیخ عبدالقدوس گنگوهی قدس  
 سره التضریر با وجود کمال علم ظاهر و زنت نشان در علم باطن و سماع  
 غنا با ما میر انرا طامید اشتند شعرگر خدا خواهد که برده کس در دوزخ پیشتر  
 اندر طعنه با کان برده و در خدا خواهد که پوشد عیب کس کم زند در عیب  
 نَفْسِ زَوْجِ ابْنِ زَيْدٍ قَالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ دَعَا حَلَّالًا  
 بِالْكَفْرِ اَوْ قَالَ عَدُوَّ اللّهِ وَنَسِيَ كَذَلِكَ اِلَّا عَادَ عَلَيْهِ تَشْفِقُ عَلَيْهِ وَرَبِّهِمْ

در صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله عنه مروی است که رسول الله صلی الله  
 وسلم فرمود که هر کسی دیگری را نسبت کفر کند با عدو الله گوید و او  
 چنین نباشد مگر آنکه آن قول برگزیده رجوع میکند و در جامع النقا  
 گفته میشود لَعَالَمٌ اَوْ اَرْنَحَ اَبِيهِ اَنْ لَا يَأْتِيَ وَرَبِّهِمْ اِلَّا الْاِسْلَامَ وَرَحِمَهُ  
 لَقَضَى بِاِسْلَامِهِ ثُمَّ لَدَلَّ السُّوفِ مِنَ الْمَلَقَطِ لِمَنْ لَاقِيَ سِتَّ مَرَعَالَهُ  
 اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین که در آن احتمال کفر باشد در کافر  
 گفتن او جلدی نکند و با وجود آنکه حکم کرده میشود با سلام کسی که در سینه  
 اسلام آورده باشد و قال فی فصول العمادی اذا كانت فی سَلْبِهِ  
 وَجْهٌ مُوجِبٌ الْكُفْرِ وَوَجْهٌ وَاحِدٌ الَّذِي يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ فَعَلَى الْمُفْتِي -  
 اَنْ يَمِيلَ اِلَى الْوَجْهِ الَّذِي يَمْنَعُ التَّكْفِيرَ حَيْثُ الطَّنِّ بِالْمُسْلِمِ وَفِي  
 عمادی گفته و تمسکه باشد در چند وجه کافر گفتن و یک وجه باشد  
 که از کافر گفتن مانع است پس واجبست بر مفتی تا آنکه میل کند بسوی  
 آن وجه که مانع تکفیر است برای گمان نیک بسوی مسلم اکنون  
 در تحقیق مشد حل و حرمت سرود و فرامیر سخن میرود آیات و احادیث  
 در ماده سرود متعارض اند قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ

من بشری لهو الحدیث لیضلل عن سبیل اللہ فیر علم ویتجد ما هر و الیک  
 لهم عذاب منین یعنی بعضی مردم کسانی که خرید میکنند سخن الهی آنچه از  
 خدا باز میدارند تا که گمراه کند مردم را از راه خدا بغیر علم و بگردد راه خدا  
 را سحرگی باشد آنها را عذاب الهی است گفته این آیه در ترجمه سرود در آورده  
 حدیث آن امامه رضی الله تعالی عنه ما ارفع احد صورته لثناء الاکتب الله  
 شیطانین علی سنگیه بصران ما تعقا بهما علی صدره حتی یسکت رواه  
 ابن ابی الدنیار فی دم لاهی و الطبرانی فی الکبیر یعنی روایت کرده ابن  
 ابی دنیار و طبرانی از ابی امامه آنکه بنده میکند کسی او از خود را سرود  
 مگر سبب پیدا است تعالی و در شیطان بر سرودش او نیزند باشند  
 خود بر سینه او تا که باز ماند شیخ عبدالرحیم عمرانی که کجج احادیث  
 احیاء العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفته و حدیث فاشلان  
 الله حرام الاغنیة و یعمها و یتیمها و یتیمها رواه الطبرانی فی الاوسط  
 از حدیث عائشه رضی الله عنهما روایت کرده که الله تعالی عزوجل حرام  
 کرده است سرودن و فرودن آنها و قیمت آنها و موختن آنها یعنی گفته  
 این حدیث محفوظ نیست و بخاری در حرمت لاهی و او تار و فرامیر حدیث



ابن عامر روایت کرده و عن ابی مالک الأشعری قال قال رسول الله  
 صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ لِيَكُونَ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحْلُونَ الْخَمْرَ وَالْخَبِيرَ وَالْمَعَارِفَ  
 وَازَابِي مَالِكِ الْأَشْعَرِيِّ مَرُودِي هِيَ كَمَا رَوَاهُ أَبُو مَرْيَمَ صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ  
 كَمَا هِيَ خَاطِبَةٌ وَرَأَيْتُهَا فِي مَنَاقِبِ مَنْ تَوَهَّجَ فِي حِلَالِهَا خَوَّاهُ بِهَا  
 خَمْرٌ وَخَبِيرٌ بِعَيْنِي بِأَرْضِ رَشْمِي وَمَعَارِفٌ بِعَيْنِي آلَاتُ لَهْوٍ رَأَيْتُ  
 نَزْدَ بَخَارِي صَوْرَتِ تَلْقِيْقِ سَبْكِ وَبِرَأْيِ يَمِينِ ابْنِ حَرْمِ بْنِ رَأْيِ  
 ضَعِيفٌ كَفَنَةٌ وَابُو دَاوُدَ إِسْمَاعِيلِي ابْنِ حَدِيثِ رَأْيِ تَحْصِيلِ رَأْيِ  
 كَرَمِهِ إِذْ حَدِيثِ ابْنِ أَنَامَةَ كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أَتَحْمَلَ الْخَمْرَ  
 وَالْكَبَابَرَاتِ بِعَيْنِي الْبَرَابَرِ وَالْمَعَارِفِ بِعَيْنِي سَبْكِ عَزَّ وَجَلَّ مَرُودِي هِيَ  
 بَرَاكَةُ دُورِ سَارِمٍ وَبِأَجْزِئِ كَفَنٍ مَزَامِيرِ كَمَا بَرَاتِ رَأْيِ عَيْنِي آلَاتِ مَطْرَبَانِ  
 وَابْنِ حَدِيثِ قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عِمَارَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ  
 عَلَيَّ الْخَمْرَ وَاللُّكُوتَةَ وَالْأَغْنِيَةَ وَابُو دَاوُدَ إِذْ حَدِيثِ قَيْسِ بْنِ عُبَادَةَ  
 رَوَاهُ مَبْنُوتٌ كَمَا مَرُودِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ كَمَا رَوَاهُ  
 مَنْ رَأَاهُ كَرَمَهُ بَيْنَ خَمْرٍ وَكُوبَةٍ بِعَيْنِي سَبْكِ بَارِي وَرَوَاهُ وَكَذَلِكَ فِي  
 حَدِيثِ ابْنِ أَنَامَةَ التَّغْدِيْبُ بِاسْتِحْلَامِ الْخَمْرِ وَضَرْبِ سَمِّ الدَّفْوِ

و در حدیث ابن اثامه مذکور کرده تعذیب بر احوال دانش خرم او و دختر  
 و فها عبد الرحیم عافی گفته که این همه احادیث ضعیف اند و روی او  
 ابو الشیخ من حدیث کحول مرسل الاشیاع الی الملاهی مؤصیته و ابو الشیخ  
 از رسول کریم مرسل روایت میکند از حدیث کحول که شنیدن لباس  
 گناه است و ابی داؤد از ابن عمر روایت میکند که این عمر شنید  
 سرود و مزار پس سرود انگشت دستهای خود بر سر و گوش نهاده و این  
 حدیث را ابوداؤد و دیگر گفته و حدیث لیه المسلم باطل الاثمه و تعذیب  
 بقوسه و تادیبه بفرس و ملا عیبه و مع نساء راه اقصیاب السنن  
 اصحاب سنن اربعه از عقیدین عام روایت کردند که رسول کریم فرمود  
 کردن مسلمان باطل است یعنی حرام مگر سه چیز کی آموشن بجان خود  
 و آراستن آب خود و طاعت کردن بازن خود عن جابر قال قال  
 الله صلی الله علیه وسلم لعینا و عیبت النفاق فی القلب كما بیئت  
 المار النرجع رواه الترمذی فی شعب الایمان بیهقی و شعب الایمان  
 روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه  
 و سلم فرمود که سرود سپردن با نفاق را در دل چنانکه سپردن با نفاق

این حدیث مذکور بر حرمت سرود و نماز میر دلالت میکند و دیگر احادیث  
 بر اباحت سرود و بعضی بر اباحت نماز میر دلالت دارد یکی حدیث در  
 صحیحین از عایشه رضی الله عنهما مروی است قائلت دخل علی رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم وغنّی جاریتان تغنیان کفنا، بئنا فی الحدیث فی  
 الصحیحین و فی روایت آن ابابکر دخل علیها وغنّی جاریتان تغنیان  
 و تغنیان و ابی سلمه یثبتش من ثبوتها ابوبکر گفت ابی سلمه رضی  
 الله عنهما قال دعها یا ابابکر فانها آیام عید رواه مسلم از عایشه رضی  
 الله عنهما که دخل شد بمن رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالیکه نزد من دو دختر  
 بودند که سرود میکردند سرود روز نجات و روز نجات آن روز بود  
 که در جاهلیت در جماعت اوس و خزرج که بعد از اسلام انصار نام یافتند  
 بطور عید و نوروز قرار یافته بود اینقدر حدیث در صحیحین است و در دیگر  
 در صحیحین است که ابوبکر داخل شد بر عایشه و نزد او دختران بودند که  
 میخواندند و سرود میکردند و در حالیکه نبی صلی الله علیه و آله با چهره از روی خود برداشت  
 و فرمود بگزار اینهارا ای ابوبکر که این روزها آیام عید اند و در سبیل شما  
 تذکورت نبی صلعم هر گاه که داخل مدینه شد در قبیله نبی سجا ضرود آمد

و دختران نبی بخار سرد و سیکه دند می‌گفتند شعر سخن جواران نبی بخار  
 و سینه محمد بن جابر یعنی مادر خزانیم از بی بی بخاری قوم چه خوب است  
 که محمد بمسایه باشد صلی الله علیه و سلم و مهنی . . . و لاس النبوة آورده  
 حدیث عائشه رضی الله عنها در شعر خواندن از زبان نزهت شریف درین  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک شعر طلع البدر علينا  
 من ثنایات الوداع و وجب الشکر علینا ما دعی الله داعی  
 یعنی طلوع کرد بر ما بر از ثنایات و وداع که کافیت در مدینه واجب  
 شکر بر ما و تشبیه و عاخواهست از چند ادعا خواهند کان ایام  
 غزالی شعر خواندن آنها با و ف زون و الحسان کرون گفته فرود  
 بیعتی ذکر رفت و الحان نیت و عن محمد بن حاطب قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فصل بین الحلال و الحرام الله  
 و الصوت فی الشکاح یعنی فرقی در میان حلال و حرام است  
 که وف بنیده و آواز یعنی سرد و کبند در نکاح این حدیث نیز  
 و این ماجه و نسائی روایت کرد و ترجمه می‌کنند گفته و عن عائشه  
 رضی الله عنها قانت رسول الله صلی الله علیه و سلم غلغلو

نه الخناح واجعلوا فی المساجد واضربوا علیها الذؤف بیسنی عشت  
 روایت کرده از رسول صلی الله علیه و سلم که علانیة کنید این کناح را بکنید  
 در مساجد و بزید بر آنها ذؤف ها و این حدیث را از زیدی روایت کرده  
 و گفته که این حدیث غریب است و عن الربیع بنت مسعود قالت قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قد خلت علی کبیده بنتی لی فجلس علی شری  
 فجلت جوراً یضربن برفوفهن ویندن کن قتل من آباءه یوم در  
 و قالت ایضاً یا نبی کلم فانی غدا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بالذی کنت تعزین از بیع بنت مسعود روایت که گفت آمد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم پس داخل شد بر من شبی که بعد کناح سجانه شوهر فرود  
 شد من پس نشست بر بستر من پس گشتند و خزان که میزدند بد فهای  
 خود و مرتبه میگفتند کسان را که روز بدر اردبان من شهید شده بودند  
 و یکی آنها گفت که در میان ما پنجم آنست که میدانند آنچه در فرود خوا  
 شد پس رسول صلعم فرمود بگذار این سخن را و بگو آنچه میگفتی  
 و عن عائشه رضی الله عنها قالت ارسلت امرأة الی حبل من  
 انصار فقال نبی الله اما کان معکم له فقد اعجبتم الله و رواه البخاری

در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها مروی است که فرموده  
 شد زن غرورس بسوی مردی از انصار فرود آمد  
 صلوات الله علیه وسلم بر او بانمود با شما لهو یعنی سرود پس انصار را  
 خوش می آمد لهو فی صحیح ابن حبان قَالَتْ عَائِشَةُ  
 كَانَتْ عِنْدِي جَارِيَةً مِنَ الْأَنْصَارِ بَدَأَ الْحَيُّ مِنْ الْأَنْصَارِ حَتَّى  
 انصاری در صحیح ابن حبان است که گفت عایشه در خانه بود نزد  
 من دختری از انصار نکاح کرده دارم او را پس فرود آمد  
 صلوات الله علیه وسلم بر او بانمود با شما لهو یعنی سرود پس انصار را  
 از انصار است که دوست دارند سرود را و از عامر بن سعد  
 مروی است که داخل شد من بر قرصه بن کعب و ابی سعید  
 انصاری در شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میکردند پس  
 گفتم من ای مصاحبان رسول صلی الله علیه وسلم و  
 اهل بدر این چنین نزد شما کرده میشود پس گفتم اگر خواهی  
 بنشین و بشنوی همراه ما و اگر خواهی برو پس بدینستیکه  
 رخصت داده است ما را رسول صلی الله علیه وسلم در لهو

نزد کاتب روایت کرده این حدیث را نسائی و مروی است  
 که عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنهما بر سر کعبه نیت آورد  
 فراموش نشدند فرمود که این حدیث گفتند که شنیدم رسول  
 است پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت  
 نماند من تمام عرض آورده ابو حنیفه رحمه الله علیه فرمود که بر  
 حرمت داده احتیاطا چنانچه قاعده اصولی است  
 که عند التمارین حرمت را بر ابا بخت مقدم می رود یعنی  
 حرور و بیمه جایزند استة قال فی الهدایة فی کتاب  
 من دعا الی ولیمة او طعام فوحده لهما او غنارا  
 فلما س ان یقعد ویاکل قال ابو حنیفة ایتلتیت بهذا مره  
 فصبرت قال صاحب الهدایة وکنت المسئلة علی ان  
 اللابی کلها حرام حتی الغناء و یضرب القضب و البند اقال  
 ابو حنیفة ایتلتیت لانی انما ابتداء با محرم کون یعنی در بدایت  
 آورده است که هر که دعوت کرد به خوردن و لیمه باطعمانی دیگر  
 پس یافت آنجا هوایا سه در پس باک نیست که...

بخورد ابو حنیفه گفته که مبتلا شدیم من یکبار پس صبر کردم صاحب  
 بدایه گفته این قول دلالت کرده بر آن که طایفه همه حرام اند  
 حتی که سرود بزدن تصب و لهذا ابو حنیفه گفته که مبتلا  
 شدم چرا که ابتدا بحرام بیباید و شافعی رح احادیث  
 غنار اصل میگفت بر آنچه نابراهو باشد یا دران خوف  
 فتنه باشد و آنچه نباد او بر غرض صحیح باشد مثلاً اعلان  
 نکاح و مانند آن آن را مباح میدانند و این چنین روایت  
 در کتب حنفیه هم موجود است چنانچه در بدایه در کتاب  
 الغصب گفته *كُتِبَ عَلَى الْعُرَاءِ وَالذَّوِّ الَّذِي يُبَاحُ ضَرِّهِ فِي الْعُرْسِ*  
*يُضْمَنُ بِنَيْفٍ مِنْ غَيْرِ خِلَافٍ* یعنی نقاره غازیان و ذوق که مباح  
 نواختن آن در نکاح ضامن می شود تلف کننده آن تعبیر  
 امام حجه الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه در احیاء العلوم  
 گفته که احادیث حرمت غنا که وارداند محمول اند بر آن که مراد  
 نسیان از دل بر آرد از شهوات و عشق مجازی اما آنچه که محبت  
 خدا آرد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نه مراد شیطان می آرد



و نه محبت خدای آرد آن فعل بذات مباح است چون سماع  
 در اوقات سرور می آفراید پس اگر آن سرور مباح است  
 آن سماع مباح است چنانچه روز عید و وقت نکاح و قدم  
 خائب و بر طعام و ولیمه و ولادت مولود و در عقیقه و ختنه و  
 روز تمام حفظ قرآن و مانند این قول را اکثر علمای حنفیه هم  
 اختیار کرده اند و فی الحُرْمَانَةِ الْكَافِي حُرْمَةُ الْخَيْتَارِ وَغَيْرِهِ مُتَقَدِّمَةٌ  
 بِاللَّهِ فَمَا يَكُونُ رَيْبُ اللَّهِ يَغْتَابُ الْبُرْجَانِ الْدِينَ كَمَا فِي الْعُرْسِ وَالْوَلِيمَةِ وَاسْتِعْدَادِ  
 الْعَزَائِدِ وَالْقَائِلَةِ وَحُصُولِ رِقَّةِ قُلُوبِ عِبَادِ اللَّهِ الْمُرْتَضِيَةِ  
 لَا يَكُونُ حَرَامًا عَلَى مَذْهَبِ الْحَنْفِيَّةِ بِمَعْنَى دَرَجَتِهِ كَمَا فِي رَوَايَاتِ  
 كَرْدَةِ كَهْرَمَتِ سُرُودِ وَغَيْرِهِ بِمُقَدِّمَةِ اسْتِعْدَادِ وَاسْتِعْدَادِ لِهَوَاشِدِ  
 بَرَاءِي غَضَبِي چنانچه وقت نکاح و در ولیمه و تیارای غازیان و قافله و بر  
 رقت و بهای بنندگان خدا که خدا از آنها راضی است یعنی صوفیان  
 حرام نیست نزد امام احنفیه فی الافراح انَّ سَمَاعَ يَحْصُلُ بِهِ رِقَّةُ الْقُلُوبِ  
 وَتَشْوِيعُ وَانَّهَا رَشْوَقٌ لِقَادَرِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْخَوْفُ مِنْ سَخَطِهِ وَفَدْرُ  
 وَغَضَبِهِ قَرِيبٌ وَأَدَاكُنَ السَّمَاعِ كَمَا كُنْفِ كَمَا فِي مَشَاهِيرِ الْبُرْجَانِ

وَالْمَوَارِدُ وَرَأْفَتُهَا هِيَ هِرْسُودُ وَكَهْ دَرِشْتِيدَنْ أَنْ رَقَّتْ قَلْبُ  
 وَخُشُوعٌ حَاصِلٌ شُودُ وَشُوقٌ قَرَبٌ خُدَايَعَالِي وَخُوفٌ اَزْ عِبَادَتِ  
 وَغَضَبٌ بِيَارِ دَاخِشِينِ سِرُودِ عِبَادَتِ سِتْ بَسِ وَفَتِيكَهْ اَيْنِ حَسِينِ  
 سِرُودِ فَنَشِيدِهِ شُودُ چَكُونَهُ دَرُوی اِحْتِمَالِ لِهَوِو مَوِو اِمَا شَدِ حَضْرَتِ  
 شَيْخِ شَهَابِ الدِّينِ سِرُودِ رَحِ كِهْ اَزْ اَكَا بَرِ عَسْمَائِي طَا هِرْ  
 وَرِيسِ اَوْلِيَاءِ اَنْدِ دَرِ عَوَارِفِ كَلِمَةُ السَّمَاعِ يَنْجَلِبُ رَحْمَةُ اَللّٰهِ اَكْرَمُ  
 يَعْنِي سِرُودِ مِي كَشْدَرِ حَمْتِ اَزْ خُدَا كَرِيمِ وَحَضْرَتِ خَوَاجِهْ خَوَاجِكَا نِ  
 عَالِي شَانِ خَوَاجِهْ بَهَاءِ الدِّينِ نَقَشِيدَنْ رَحْمَةُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ سَيفِرْ مَانِدِ دَرِ سَمَاعِ كِهْ  
 نَهْ اِنْكَارِ سَكِينِمْ وَنَهْ اَيْنِ كَارِ سَكِينِمْ چُونِ بِنَاءِ طَرِيقَةِ اِي شَانِ بَرِ كَمَالِ اِتِّبَاعِ  
 سُنْتِ هَسْتِ وَلَقِيْنِ هَسْتِ كِهْ رَسُوْلُ اَللّٰهِ صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاصِي اَللّٰهِ اَكْرَمُ  
 رَا سَمَاعِ مَجْمُوْلِ نَبُوْدِ لِهَذَا فَرْمُوْدُ كِهْ نَهْ اَيْنِ كَارِ سَكِينِمْ وَچُونِ حُرْمَتِ  
 سَمَاعِ نَزْدِ اِي شَانِ ثَابِتِ نَبُوْدِ لِهَذَا فَرْمُوْدُ كِهْ نَهْ اِنْكَارِ سَكِينِمْ اَكْرَمُ سَمَاعِ  
 اَلْبَسَةِ اِنْكَارِ مِي كَرْدَنْدِ وَنَهِي اَرْ سَكْرَمِي فَرْمُوْدَنْدِ چُونِ تَحَقُّقِ شَيْدِي سِرُودِ  
 شَمَا كَفْتِيدِ لَا تَشْكُ اِنَّ مَطْلُوْقَ الْفَنَاءِ فَعَلٌ حَرَامٌ بِجَا سِتْ مَطْلُوْقِ  
 چَكُونَهُ حَرَامٌ بَا شَدِ بَلَكِهْ بَعْضِي اَزْ اَفْرَادِ عَنَا اَنْ هَسْتِ كِهْ رَسُوْلُ صَلَّوْهُ اَنْدِ اَجَائِزِ دَرِ

و باز نوشته که اغناء الذی بالمرایه کفر جاحده و متحله یعنی آن سرود که امرای  
 میشود حرام قطعی است نکرا آن و حلال داننده آن کافر میشود این قول  
 هم بیست در نکاح بضر و فوف رسول کریم صلعم امر فرمود که  
 آنرا شرط نکاح گفته و چون ضربت برای اعلان نکاح حلال یا سنج  
 باشد دل و طنبور و تقاره و غیره را از دف چه تفاوتست برای لهو همه حرام  
 است و بر غرضی صحیح همه حلال باشد اعلان نکاح از هر یک بشود فرق کردن  
 در دف و غیر آن امری است غیر مقول و بتقدیر تسلیم حرمت ذرات حرمت طبعی  
 گفتن چینی دارد دلیل طبعی نیست گزایه حکم با حدیث متواتر اجماع است اگر بعضی  
 حرام باشد حرمت آن از احادیث احادیث و احادیث احادیث ظنی است  
 از انکار ما نیست به کفر لازم میآید حرمت سماع از احادیث احادیث است و ما  
 قائل حرمت آن نیست که و میگوید شافع منطرح را سماح میداند حال آنکه لهو است  
 و حرمت آن از احادیث ثابت و وجه تخریج التسمیه عاید بعضی قرآن جلیم  
 شافع آن را حلال میگوید و ما دل نمیکند و سکر است سو خمر که قلیل باشد  
 و سکر بیارند نزد امام اعظم حلال است حال آنکه رسول صلعم فرمود ما انکم  
 و قلیله حرام غرض آنکه متحمل فرمایید یا کافر شدن بر گز جایز است و آنکه در

قدسی گفته ذکر آنهم الله عنده ضرب الابرار غیر خدا و آن است که مطرب بر آن بود  
 زنده و وقت در فلان وطن بود و چنین بسم الله گوید که ضرب برای ترک تو طهر الله  
 نزد بعضی و آنکه مخصوص و غیره و آنچه دیگر مذکور شد مشغول باشد و حق میگوید مگر  
 گفته شود که قول سخاوت بنویسد حق نیز از او است لیکن در روایان این آن  
 میستند و وجه تکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که چکس درین زمانه ازین جنت  
 این نیست یونان صلح فرمود و ایرال نیز گفته فائمه با الله تا بفرستم من ضربم و لا  
 من الغم یعنی خواهند بعد از امت من جماعتی قائم حکم خدا حاضر نخواهد کرد آنها را  
 کسیکه قصد کند رسانیدن شان کند و کسیکه مخالفت شان کند و فرمود مثل  
 امتی کمثل المطر لا یدری اولها خسر او آخرها یعنی حال است من مانند حال  
 باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است یا آخر آن ای برادران صبر  
 بر قسم اند که اول کمال ندهد و الهی بر این شان موافق و آنها را بیقرار میازود  
 این جماعت از حزب الله اند انکار شان موجب خالی من است و حدیث قدس سره  
 من عادلی و کتابا و ذری بالجاربه متفق علیه یعنی در صحیحین است که حق تعالی  
 میفرماید هر کسیکه دشمنی کند با ولی پس بد بشکند بر آید بر او جنگ با من و او مان  
 کسانی که سماع میکنند بر استعدا احوال شریفه و میخوانند که وارد است کس

نماینده بجمله این تم محمود است سوم آن کسانند که وجد میکنند بریاتا مردم آنها را اهل کمال  
 و اند حال آنکه آنها هیچ نیت نهند این جماعت فاتحان سلطان اند نماز ریاء خواندن ترک  
 نفسیه است بکنند قال النفس روح التوابع بد بالتکلف منه ما هو لزوم و هو الکه  
 بقصد به المریاد و اظهار الاحوال الشریفه مع الافلاس عنها و فیه ما هو محمود و هو التوابع  
 باسند عا را حوال الشریفه و کتابها و تجملها با بحیثه فان لکب غلظ  
 فی عایب الاحوال و لذلک امر رسول الله صلعم لمن لم یحضره البقاء فی قرآه القرآن  
 ان ینبکی و یرکان فان هذه الاحوال قد تکلف فی اولها ثم یحقق فی آخرها  
 امام عزالی گفته که وجه کردن تکلف در قسم است کی آنکه قصد کرده شود از آن نمود خود  
 و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود نفسی از آن و این قسم و مذموم است دیگر قسم  
 و سبب حسرت است بدخواست کردن از احوال بزرگ و کسب کردن آن  
 بسبب چر آنکه کسب کردن را بهم دخل است در آوردن احوال و این محمود است  
 در اینجا بر بیان فرموده و رسول خدا صلعم هر کسی که او را وقت خواندن قرآن  
 گریه نماید یا که تکلف کرده خود را بگین سازد و حتی بخلافه عذر  
 پس بدینگونه احوال گاهی تکلف را ابتدا آوردن میشود پس آن  
 میشود پس بدینگونه در وقت بزرگ و بیساع و وجود رده شود انکار

آن تبار کرد. سوره طه نیاورد. حسن طس بر سلمانان و حبست قال الله  
 تعالی در لایحه سوره طه المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی  
 ان بعض اثم من تعالی نسرود که چنانچه تقسیمه شنیده بودند آن نضره را گمان  
 میکردند بر سلمانان با سلمانان نیک و فرمود که بعضی گمان یعنی بر گمان گناه  
 پس بر گمان در حق دیگری بر گمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق  
 باشد اما ثبات در قرآن قول معروف من آل فرعون مذکور شد حجتی است  
 ان کذب کذبا علیہ کذبہ عوان یک صا و قال یضیکم بعض الیدی کذبکم  
 یعنی اگر آن کس کاذب باشد پس بر دوست گناه در دنگومی و اگر صادق باشد  
 بر دوست گناه یعنی آنچه وعده میکند لعذاب شعر صحر که را جا به بار سببی در  
 پاره در این زیگر در انکار شیخ سعدی گوید شعر مرا سپردا تا من شده است  
 و و از زهر می خورد بر آب بر آنکه بر خویش خودین بهاشش دوم اگر بر  
 غیر به بین بهاشش این طول کلام بنا بر نصیحت است که نوشته شد  
 شعر نصیحت کوس کن جانان که از جان دوست نرد از دست  
 جوانین سعادت نمیدیند سپردا مارا - نوشته بودند که آن شعر یعنی  
 اللَّهُ سَوِّغَیْذَ یَقُولُونَ إِنَّ ذَاتَ اللَّهِ تَعَالَى هُوَ الْوَجُودُ الْمَلْطَلُ

الماخوذ بشرط شئ و تقوُّون يا حاطته بكل شئ برین قول طهر  
 نوشتند و گفتند موخالف بعقاید اهل حق ان الله تعالى لا یکل فی غیره  
 و لا یکل بغيره فكيف يتصور ان الكل واحد یعنی صوفیان بگویند که ذات الله  
 تعالی وجود مطلق است که در آن هیچ مخلوط نیست و بگویند که محیط است بر جمیع  
 اشیا را و این قول مخالف است عقاید اهل حق را که اهل حق بگویند حق تعالی  
 حلول نمیکند در غیر خود مگر میشود با غیر خود چگونه تصور باشد که همه را خدا گفته  
 جانمن مراد صوفیان از وجود معنی مصدری نیست که آن از خارج موجود است نه ذات  
 ثانیه بلکه مراد از وجود ماباه الموجودیت است و چون حق تعالی در وجود و توانی وجود  
 خود محتاج بغير نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند و هم ذات  
 او کجب اراده خود تقاضای وجود ممکنات میکند و وجود معنی مصدری  
 که از ممکن منتزاع میشود مقتضای ذات ممکن نیست و نه مقتضای امر  
 که با وی منضم شده بلکه ماباه الموجودیت ممکن تعلق با اراده الهی است  
 و اراده الهی صفتی است از صفات او تعالی تعلق آن با اراده مقتضای  
 ذات حق تعالی چیزے و کدر و بیان نیست پس ماباه الموجودیت ممکنات  
 نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود معنی ماباه الموجودیت

عین حق و صواب است و احاطه او جمیع آشیای را که از قرآن  
 ثابت است باین منسی باید گفت که ما باین وجود نیست جمیع اشیا  
 اوست تعالی و او را وجود مطلق لا بشرط سستی ازین گفته شود  
 که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود است همچنین مقتضی وجود را  
 صفات کمال خود است از سمیع و باری و بصیرت و علم و قدرت  
 و اراده و کلام لهذا اقدار است او را از هر سبب بالذات میگوید  
 و صفات را که در او است از هر سبب بالذات میگوید  
 بیزم و غیره از این بشرط است که در حدیث آمده است  
 الا عما لا یستدب الیها من صفات و ما به الموجودات صفات  
 جمیع کائنات از جنس معلول یا اکاد یا ممکنات فهمیدن خالی از  
 نیست شخصی از آنکه بر او کرده حق تعالی را در کمال است  
 یا غیر آن نمبر در جواب او گفته که هیچکس خدای را نمیگردد  
 و آنچه از کلام صوفیه وجود باین معنی است تمام است از آنکه  
 شیخ اکبر رحمه الله که بانی مباحی است در حدیث است میگوید که  
 العالم ما شئ من شئ را که از او بیرون است و از او بیرون است



و خیال لیکن در همیست متفق با تفاق بالهی از عدم اعتبار بخیر آن مضاف -  
 نمیشود و در خارج موجود نیست مگر خرد ذات پاک اول موجود الاله  
 یا یعنی که زید عمر و هر چه هست خداست یا خدا بمنزله کلی طبیعی است -  
 لغو ذبا بقدرتها حق تعالی که متماصل الوجود است چگونه عین موهوم الوجود  
 گفته شود و چون حق تعالی میفرماید و نحن اقرب الیه منکم اگر چه  
 این قریب بیچون است در فهمیدن نمی آید مگر این قدر می آید که در مرتبه علم  
 زید زید گفتن صادق نیست که برای حل ایجابی وجود موضوع شرط  
 است پس تا که زید را با خالق نسبتی بجز نزد حل اولی هم صحیح نباشد  
 اول نسبت با خالق بجز نزد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس  
 ذات حق تعالی با ذات زید قریب است این قدر توان فهمید و گرنه معنی  
 قرب که از متشا بهات است کو در فهمیدن مانیا بدمان بدان باید آورد  
 قوله تعالی والذراخون فی العلم یقولون أمنا به چون اعتقاد کنیم که ذات حق تعالی  
 از ذات ممکن قریب است و بیچون است که هیچ ممکن متخالف ذات خود نیست  
 پس چنانچه که از ذات او هم ماوی قریب تر باشد ماوی متخالف تر  
 گفت اگر کسی گوید که درین صورت ارتفاع نقیض من لازم می آید که عنایت

و غیرت تقابل ایجاب و سلب نیست بلکه تقابل تفه  
 لاجتبتحان انسان شعایرین که معلوم و مفهوم هر فرد  
 و بدیهی می نماید در معلومات عقلا است که هر چه چیر که در ذره  
 عقلا بدان حکم میکنند غیرت یکجی مرد و کبریا و نسبتی که  
 المخلوق است در زمین نمیکند و ماهیت واجبیه  
 پس آن حکم بران نتوان کرد که عالم عین حق است  
 را معنی است که اشعری در صفات الهی لایعین و  
 که اصطلاح اشعری است که جزئی را در لوازم مابعد  
 و لا غیر نام نهاده یعنی قول اشعری و دیگر مستکلمین که  
 زائد بر ذات میگویند یکیت لیکن چون از زائد گفت  
 انفکاک در خاطر سگیزد لهذا اشعری از ان سخا  
 و لا غیر میگوید فقط

—————

نظری است که در این مورد بیان شده است  
 پنج نامه نویسی در این باب  
 سولوی ننوا  
 محمد سارا را بلفظ اشعری  
 بنام خضر و سید است  
 محمد سارا را با بولوی  
 در محضر است

# حضرت شمس الدین قدس سره

سواع چیسر...  
 شکفته کرد و ازین...  
 حلا و بجز در...  
 من موی که...  
 زبان و بسرو...

دل غریب...  
 کشاد کرد و ازین...  
 که ازنی و لب...  
 بر آنس هم...  
 که رفت بر...

## عقل

پیرضا...  
 بر تو محبت...  
 حای اقدام...  
 تا نقل...  
 انی ممتاز...

یوسفان...  
 دره سان...  
 فرش لانت...  
 کاندیرین...  
 زان بحر...

